

هو العليم

مباحثه حضرت علامه طهرانی با آية الله شيخ
حسنعلی مروارید پیرامون مباحث فلسفی و
عرفانی

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين
حسينی طهرانی

مطلع انوار، جلد ۵، صفحه ۱۴۹

مباحثه ذیل بین مرحوم علامه طهرانی رضوان
الله علیه با آیه الله شیخ حسنعلی مروارید رحمة الله
علیه می باشد و چنانچه از مطالب مندرجه پیداست
گویا جناب آقای مروارید قصد ارشاد و دستگیری از
علامه طهرانی را داشته اند ولی پس از شروع مباحثه
و و مخصوصاً تقاضای علامه طهرانی مبنی بر ضبط
این مباحثات و انتشار آن از ادامه بحث صرفنظر
نموده اند.

علامه طهرانی می فرمودند: حقیر تازه در مشهد
مقدس مشرف شده؛ و به عنوان هجرت قصد توطن
نموده بودم؛ روزی یکی از علماء معروف و مشهور
مشهد که از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی
اصفهانی بود؛ و با این حقیر نیز فی الجمله سابقه
آشنائی داشت، به دیدن حقیر در منزل آمد؛ و گویا
برای ارشاد و هدایت این حقیر بود که دست از
حکمت بردارم و نسبت به فلسفه بطور کلی بی علاقه
گردم.

پس از چند دقیقه توقف و پذیرائی گفت: معنای
این فقره از زیارت چیست؟: **إِرَادَةَ الرَّبِّ فِي**

مَقَادِيرِ اموره تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بَيوتِكُمْ؟

اینجانب قریب یک ربع ساعت در اطراف این معنی و کیفیت نزول اراده و نور مشیت از ذات اقدس حقّ تعالی بر نفوس قدسیه ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین، و سپس صدور آن از نفوس، به ماهیات امکانیه مطالبی را بیان کردم؛ ایشان با کمال بی اعتنائی گفتند: اینکه کلام ملاً صدراست. من گفتم: کلام ملاً صدرا باشد؛ مگر چطور است؟

دیگر در اینجا سخن و گفتگو به درازا کشید و ردّ و ایراد بسیار شدید شد؛ و ایشان سخت گیر افتادند؛ و پیوسته از این شاخه به آن شاخه می پریدند.

و چون سخن منتهی به أصالة الوجود شد، آن را انکار کردند؛ چون برایشان ثابت کردم؛ گفتند: نه، أصالة الوجود صحیح نیست؛ بلکه أصالة الماهية صحیح است؛ چون برایشان ثابت کردم که این کلام صحیح نیست؛ گفتند: اصولاً ما نه أصالة الوجود می گوئیم و نه أصالة الماهية؛ بلکه أصالة الواقعية؛ یعنی در خارج یک واقعیت و حقیقتی است که قابل

انکار نیست. من گفتم: شک نیست که در خارج
واقعیت است؛ لیکن سخن در این است که اصالت
آن واقعیت با کدام جنبه آن است؟

ما در خارج می‌بینیم که انسان هست و درخت
هم هست؛ پس در یک چیز مشترکند؛ و آن هستی
است؛ و از طرفی می‌بینیم که انسان غیر از درخت
است؛ و آن ماهیت است. اگر آن چیز مشترک اصالت
داشته باشد قائل به اصالة الوجود شده‌ایم؛ و اگر این
جنبه افتراق اصالت داشته باشد، قائل به اصالة الماهیه
شده‌ایم.

ایشان گفتند: اصالة الواقیه که مجموعه‌ای است
از هر دو.

گفتم: اینکه عین کلام مرحوم آقا میرزا مهدی
اصفهانی است که پس از شیخ احمد احسائی که قائل
به اصالة الوجود و الماهیه بوده است، نغمه اینخرائی
در طنبور افتاد؛ و این حرف غلط است؛ زیرا خلاف
وجدان است؛ ما زید را یک چیز می‌بینیم؛ نه دو چیز؛
یکی وجود؛ و یکی ماهیت؛ و هر چیزی را یکی
می‌بینیم؛ بلکه ایلاخ هم علف را که می‌خورد آن علف

را یک چیز می بیند نه دو چیز؛ وجود علف و ماهیت علف.

و در ضمن سخن سخت به فلسفه و به عرفان حمله می کردند؛ و اینها را از مبتدعات می شمردند؛ و نهایت سیر و معرفت را معرفت امام می دانستند؛ و وجودات مجرّده را از ملائکه منکر بودند؛ و نفس را هم مادّی می دانستند و لقاء خدا و شهود و عرفان و فنّاء و اندکاک را به کلی انکار می کردند؛ و فقطً دلیلشان ظواهری از اخبار بود که آن هم صراحت بر قولشان نداشت و می گفتند: اخبار میثوّه و متشابهه داریم و آنها را باید به این اصول برگردانید؛ و آنچه ملاّصدرا و اشباهش از آیات و روایات دلیل بر تجرّد نفس و فرشتگان آورده اند از اخبار متشابهه است و باید به این اصول برگردانید.

و خلاصه همه مطالب ایشان به مطالب اخباریین شبه بود تا به اصولیین؛ بلکه یک اخباری بحث و بسیط.

آن مجلس منقضی شد؛ و یکی دو روز دیگر نیز در منزل آمدند و ظاهراً در زیر عبا استخاره ای نمودند

و سپس گفتند: اجازه می‌دهید؛ آن مطالب را دنبال کنیم؟!

من گفتم: اینگونه بحث‌ها که بر اساسی متکی نیست؛ و پیوسته پرش از فرعی به فرعی و شاخه به شاخه‌ای است، هیچ فائده ندارد. و برای من جز اتلاف وقت؛ و دردسر چیز دیگری نیست؛ اجازه بفرمائید: ضبط صوت را بیاورم، تا یکایک از گفت و شنودها مضبوط شود، و سپس یکایک از ردّ و بدل‌ها، تا به هر جا که انجامد؛ و تا به هر چند روز که طول بکشد، از نوار پیاده شود؛ و در کتابی در دسترس عموم قرار گیرد؛ تا اگر احیاناً ما در طرفداری از علم حکمت متعالیه و عرفان حضرت ربّ العزّه به خطا رفته‌ایم، این فرمایشات شما که در دسترس عموم قرار می‌گیرد، بکلی ریشه این علوم را می‌زند، و نه تنها بنده، بلکه همه را متنبّه و متوجّه می‌سازد، و اگر هم احیاناً شما به خطا رفته‌اید؛ لا اقلّ دیگر نظیر این مباحث تکرار نمی‌شود. ایشان راضی نشدند و گفتند: من از بحث شفاهی آن هم به شرط عدم ضبط صوت تجاوز نمی‌کنم! فلهدا بحث قطع

شد؛ و الحمد لله.

شاگردان تربیت یافته مرحوم آقا میرزا مهدی، همگی روش خاصی داشته و دارند؛ با عرفان و حکمت، سخت مخالفند و می گویند: غیر از ظواهر اخبار مرویه از اهل بیت هیچگونه دلیل عقلی حجّتی ندارد؛ و راه وصول به معارف الهی از مبدء و معاد برای عقل بسته است؛ و از تعبّد صرف نمی توان قدمی فراتر نهاد؛ نهایت سیر انسان معرفت امام است؛ و راه معرفت خدا به روی انسان بکلی مسدود است. انسان خاکی را چه نسبت با ربّ الارباب؟ به خداوند وجود نمی توان گفت؛ چگونه به یک چوب کبریت می توان گفت موجود، و به خدا هم می توان گفت موجود؟

غیر از خداوند همه موجودات را غیر مجرد و مادّی می دانند؛ و برای مادّه معنای وسیعی قائلند با حفظ مادّیت. برای موجودات اصالتی نظیر تولّد قائلند؛ و در واقع قائل به اصالت الوجود و الماهیه هستند که فساد اینگونه آراء أظهر من الشمس است؛ و بین خداوند و بین مخلوقات جدائی و بینونت

صِرْف و عِزَلت مَحْض قائلند و خدا را از هر گونه احاطه وجودی و علم وجودی در موجودات منزّه می دانند؛ و از هر گونه منطبقٌ علیه واقع شدن مفهوم وجود و موجود مبرّی و مقدّس می شمردند و در حقیقت گرایش به تعطیل دارند.

آقا میرزا مهدی اصفهانی از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمّد حسین نائینی است، در فقه و اصول؛ و کمی نزد آقا سید احمد طهرانی کربلائی به سیر و سلوک مشغول بوده و نیز نزد مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی تردّد داشته است؛ ولی در صحّت این راه دچار شکّ و تردید سختی می شود؛ و در روزی در وادی السّلام مکاشفه‌ای - که نتیجه اینگونه شکّ و تردید است - برای او حاصل می شود؛ و آن را دلیل بر بطلان معرفت می گیرد؛ و از آنجا به بعد سخت با عرفان و حکمت به ضدّیت برمی خیزد و به مشهد مقدّس می آید و اینجا را محلّ تدریس قرار می دهد و براین اساس مکتبی نوین ایجاد می کند.

مرحوم آقا سید جمال الدین برای حقیر نقل کردند که چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه

شدند؛ و چون ظرفیت سلوک را نداشتند ما به هر گونه بود آنها را روانه ایران نمودیم: از جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی بود که مدّتی با اصرار از ما دستور می‌گرفت و از جمله دستورها این بود که نوافل خود را به نحو نماز جعفر طیار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا کرد که به هر جا نگاه می‌کرد سید جمال می‌دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم: این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلکه ظهوری است در یکی از مَجالی امکانیه و چیز مهمّی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می‌گرفت که در عالم وجود حجتّ خدا، سید جمال است؛ و پس از خارج شدن از این حال، برای او شکّ و تردید پیدا شد که آیا این سیر و سلوک حقّ است و یا باطل؟ و روزی که در وادی السّلام رفته بوده است در مکاشفه‌ای می‌بیند که حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه کاغذی به او دادند و در پشت آن کاغذ به خطّ سبز نوشته است: أنا الحجة ابن الحسن.

خودش این مکاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوک خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه

خدا زده می‌شود. و آقا سید جمال الدین می‌فرمودند: ما أسباب حرکت او را به ایران فراهم کردیم؛ زیرا در دماغ او خشکی پیدا شده بود؛ و هوای گرم نجف با ریاضت‌هایی که انجام داده بود؛ برای او خطرناک بود. و از جمله یک نفر سید قزوینی که با ما رفت و آمد داشت، حالی پیدا کرده بود که ما را ولی مطلق حقّ می‌دید؛ و می‌آمد در منزل و صدا می‌زد: السّلام علیک یا ولی الله! و هرچه ما خواستیم او را متوجّه حقیقت امر کنیم نشد؛ و هر چه فرزندان به او گفتند: این کار را نکن مؤثر نیفتاد؛ حتّی آقا سید احمد (فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من آن مسکین را زد.

و حتّی من به او گفتم: من غلط می‌کنم حجّت مطلق خدا بوده باشم. من می‌خواهم و تو بیا و پا روی صورت من بگذار! او قبول نکرد و حتّی گفته بود: این حرف‌ها خود نیز دلیل بر حجّت بودن ایشان است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیه نموده و به ایشان دادیم و او را روانه ایران کردیم.

مرحوم آقا سید جمال می‌فرمود: به واسطه این

قضایائی که رخ داد من با حضرت موسی بن جعفر
علیه السلام عهد کردم که به عنوان استاد دستوری
ندهم و از کسی دستگیری نکنم.

ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به اصالت
الوجود و الماهیه و به قول همین شاگرد معروفشان:
اصالةالواقعیه بوده‌اند؛ و از کلمه عرفان و معرفت
سخت تحاشی داشته‌اند؛ و نظیر افرادی که از سیر و
سلوک زده می‌شوند، بر علیه اساتید خود در آراء و
افکار قیام می‌کنند.

مرحوم آقا سید أحمد طهرانی از مبرّزین عرفاء و
حکمای عالیقدر اسلام است؛ و ایشان از مبرّزین
شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی است که
حکمت را نزد مرحوم حاج ملاّ هادی سبزواری فرا
گرفته و عرفان را نزد آقاسید علی شوشتری آموخته
است. و در حقیقت این سردی و وازدگی از سیر
وسلوک موجب بدبینی به اصل عرفان و حکمت
گردیده است. نظیر شیخ أحمد احسائی که پس از
مدتی مراقبه و سیر و سلوک به واسطه همین وازدگی
و سردی حسّ بدبینی شدیدی نسبت به عرفاء و

فلاسفه پیدا کرد ، و در کتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت؛ و در سب و لعن به آنها از خود اختیار نداشت.

او هم قائل به أصالة الوجود و الماهیه شد؛ او هم راه معرفت را به کلی مسدود کرد؛ و در عدم تجاوز از ظواهر روایات، یک اخباری صرف بود؛ او هم مکتب نوینی به نام شیخیه - که بالاخره موجب پیدایش بهائیه و بابیه گردید - بنا نهاد.

اینها همه نتیجه واکنش و عکس العملی است که نفس در اثر وازدگی به خرج می دهد؛ و به واسطه عدم تحمل و عدم وصول از سر کین بر می خیزد؛ و مبادی و مبانی مسلم را انکار می کند. شیخ أحمد احسائی مدتی در تربیت استاد عرفان: سید محمد حسینی نیریزی شیرازی بود؛ و به دستور ایشان سفرهائی به ایران کرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در آنجا مدتی توطن کرد.^۱

^۱ مطلع انوار، جلد ۵، صفحه ۱۴۹